

مزایای انحصاری برهان صدیقین علامه طباطبایی در اثبات وجود خدای متعال بدون تنگناها

عسکری سلیمانی امیری^۱

چکیده

برهان خلقی مشروط به وجود خلق است و بدون وجود خلق، وجود خدا اثبات نمی‌شود. همچنین برهان صدیقین ابن سینا مشروط به «وجود ما» و تقسیم وجود به واجب و ممکن بوده و برهان ملاصدرا نیز مشروط به اصالت وجود و تشکیک و عین ربط بودن وجود معلول به علت است. این در حالی است که وجود خدا مشروط به وجود خلق نیست. بنابراین اگر وجود انکار یا شک شود، یا تقسیم وجود به واجب و ممکن پذیرفته نشود و یا در اصالت وجود یا تشکیک آن و عین ربط بودن معلول به علت تلقی به قبول نگردد و همچنین اگر این مبانی و مقدمات انکار یا شک شوند، نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد. همچنین اگر در صورت استدلال تردید شده یا اعتبار آن نفی شود، نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد. حال که وجود خدای متعال مشروط به شرطی نیست، پرسش این است که: آیا می‌توان برهانی اقامه کرد که اثبات وجود خدا هم مانند وجود او مشروط به هیچ شرطی نباشد؟ برهان صدیقین علامه به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد و وجود خدا را بدون هیچ شرطی اثبات می‌کند. در برهان علامه، هرچند اصل وجود انکار یا شک شود و نیز مبانی دیگر اثبات وجود خدا در براهین دیگر نفی شوند و یا در آنها تردید شود و نیز شرایط صوری برهان هم انکار یا شک شود، باز هم وجود خدا اثبات می‌شود. بنابراین در برهان علامه اثبات وجود خدا مانند وجود خدا مشروط به هیچ شرطی نیست.

واژگان کلیدی: خدای متعال، واقعیت غیر مشروط، برهان صدیقین، علامه طباطبایی.

مقدمه

اثبات خدای متعال را می‌توان همزاد تفکر بشر دانست؛ چراکه یکی از تفکرات همگانی تفکر در مبدأ هستی است. ارسطو برهان حرکت را برای اثبات خدای متعال عرضه کرد. متکلمان «برهان حدوث»، فیلسوفان «برهان امکان» و ابن سینا و تابعان او «برهان صدیقین» را مطرح کرده‌اند. با طرح برهان صدیقین از سوی ابن سینا اهمیت آن در میان فیلسوفان دو چندان شد. برهان صدیقین دارای مزیتی است که برهان‌های غیر صدیقین (مانند برهان حرکت، برهان حدوث و برهان امکان) از آن برخوردار نیستند. بلکه برهان‌های غیر صدیقین همراه با محدودیت‌هایی اند که برهان صدیقین آن محدودیت‌ها را ندارد. برهان موسوم به صدیقین تقریرهای متعددی دارد که برخی از آنها در واقع معیار صدیقین را ندارند و برخی دیگر دارای معیار صدیقین هستند. این تقریرها در داشتن چنین مزیتی مختلف هستند. در این میان، برهان صدیقین علامه طباطبایی از مزایایی برخوردار است که دیگر برهان‌های صدیقین و غیر صدیقین از آنها بی‌بهره‌اند. نابرخوداری برهان‌ها از مزیت‌های برهان علامه، به‌نوعی محدودیت یا تنگنا در اثبات وجود خداست. هر چند برخی از برهان‌های صدیقین برخی از این تنگناها و محدودیت‌های دیگر برهان‌ها را ندارد، ولی برهان صدیقین به‌نوبه خود دارای محدودیت اند. اما برهان علامه تنها برهانی است که هیچ‌یک از این تنگناها و محدودیت‌ها را ندارد. در این مقاله برای روشن شدن مزایای برهان علامه طباطبایی نسبت به سایر برهان‌ها لازم است تنگناها و محدودیت‌های برهان‌ها را بر شماریم.

تقسیم برهان‌ها در میان اندیشمندان اسلامی

از آنجایی که برهان حرکت ارسطو و برهان حدوث متکلمین و برهان امکان فیلسوفان در میان اندیشمندان اسلامی مطرح بوده و سپس برهان موسوم به صدیقین از سوی ابن سینا و تابعانش مورد اهتمام قرار گرفته است، می‌توان برهان را در میان اندیشمندان اسلامی به برهان خلقی و برهان غیر خلقی (صدیقین) تقسیم کرد. برهان خلقی برهانی است که تحقق چیزی - که در واقع مصداق خلق است - مقدمه برهان است و با قواعد عقلی وجود خدا را نتیجه می‌دهد؛ برخلاف برهان موسوم به

صدیقین که تحقق خلق در اثبات وجود خدا دخالت ندارد. حتی در این برهان‌ها در وجود خلق شک یا وجود آن انکار شود، باز وجود خدا به اثبات می‌رسد.

تنگنای برهان‌های خلقی

در برهان حرکت، احراز وجود حرکت و در برهان حدوث، احراز حدوث عالم و در برهان امکان، احراز امکان عالم - که هر یک از این اوصاف در واقع مصداق خلقتند - به اضافه قواعد عقلی شرط لازم برای اثبات وجود خدای متعال می‌باشند. بنابراین وجود خلق یکی از تنگنای برهان بر وجود خدای متعال است؛ زیرا تنگنا از این رو است که اگر خلق موجود نباشد یا وجودش انکار شود یا در وجودش شک شود، نمی‌توان وجود خدای متعال را اثبات کرد؛ زیرا قوام اثبات وجود خدا در برهان‌های خلقی این است که خلق موجود است. بنابراین خالق آن که خدای متعال است موجود است؛ زیرا معقول نیست حرکت بدون محرک غیر متحرک موجود شود یا معقول نیست که حدوث عالم بدون حادث‌کننده غیر حادث موجود شود و یا وجود ممکن بدون علت واجب موجود گردد. از این رو اگر عالم موجود حرکت نداشته باشد، یا حادث نباشد یا ممکن نباشد یا وجود آن انکار شود و یا در وجود آن شک شود، دیگر نمی‌توان از وجود آن وجود خدای متعال را نتیجه گرفت. برهان حرکت و حدوث در مقابل برهان امکان، تنگنا و محدودیتی دارد که با ارجاع این دو به برهان امکان از محدودیت آن عبور می‌کنیم؛ زیرا اگر بپرسیم آیا محرک غیر متحرک یا محدث غیر حادث همان خدا و واجب‌الوجود است یا غیر او، چاره‌ای نداریم جز اینکه از این تنگنا به این صورت عبور کنیم که اگر محرک غیر متحرک یا محدث غیر حادث همان خدا و واجب‌الوجود نباشد، باید ممکن‌الوجود باشد و در ترمیم این دو باید به برهان امکان متوسل شد و از این تنگنا و محدودیت عبور کرد. اما در خصوص برهان امکان، تنگنای مزبور وجود ندارد. اما گفتیم که برهان خلقی، اعم از برهان حرکت یا حدوث یا امکان، با تنگنا و محدودیت احراز وجود خلق روبه‌رو است. ولی برهان‌های موسوم به صدیقین این تنگنا را ندارند. باید به این نکته توجه کرد: همان‌طور که برهان حرکت یا حدوث در ضمن محدودیت برهان خلقی، در درون خود محدودیت دیگری دارد که برهان امکان آن را ندارد، برخی از برهان‌های موسوم به برهان صدیقین محدودیت‌هایی دارند که برهان‌های خلقی در آن محدودیت مشترک اند و محدودیت‌های برهان خلقی در ضمن این محدودیت‌ها پنهان اند. بنابراین اگر برخی از برهان‌های موسوم به صدیقین - همان‌طور که خواهد آمد - محدودیت اذعان و پذیرش هستی را دارند، برهان‌های خلقی هم محدودیت اذعان و پذیرش هستی را دارند و علاوه بر این محدودیت، محدودیتی به‌عنوان حرکت یا حدوث یا امکان را هم دارند که آیا علت حرکت یا حدوث یا امکان واجب‌الوجود است یا غیر آن.

مزیت برهان موسوم به صدیقین در برابر برهان خلقی

تعبیر «موسوم به صدیقین» از این رو است که برهان‌های موسوم به این نام در نظر نام‌گذارندگان از نوع صدیقین است. بنابراین باید معیار صدیقین در آن موجود باشد. اما برخی از این برهان‌ها - خاصه برهان ابن سینا - از نظر ملاصدرا از معیار صدیقین برخوردار نیستند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۶) و در عین حال تنگنای برهان خلقی را هم ندارند. از سوی دیگر ممکن است برهان‌های دیگری مانند برهان‌های وجودی یا حتی برهان‌های موسوم به عدمی یافت شوند که به صدیقین موسوم نباشند و وجود خدا را اثبات کنند و تنگنای برهان خلقی را هم نداشته باشند.

هر چند یکی از مقدمات و مفروضات بدیهی برهان خلقی نفی سفسطه است، اما این مقدمه با وجود حرکت عالم یا با حدوث عالم یا امکان آن تأمین می‌شود. تأمین شدن نفی سفسطه به واسطه احراز حرکت یا حدوث یا امکان - همان‌طور که اشاره کردیم - سبب تنگنایی است که فیلسوف را واداشته با طرح برهان موسوم به صدیقین از آن عبور کند. تنگنای برهان خلقی این است که وجود خدا با وجود خلق اثبات می‌شود. بنابراین اگر خلقی موجود نباشد یا وجود آن احراز نشود، دیگر نمی‌توان با برهان خلقی وجودش را اثبات کرد. از این رو ابن سینا و فیلسوفان بعد از وی تلاش کرده‌اند برهانی بدون تنگنای برهان خلقی اقامه کنند.

در برهان خلقی باید وجود خلق احراز شود. بنابراین اگر در ظرفی از ظروف حرکت عالم یا حدوث آن یا وجود عالم ممکن نباشد و یا در این امور شک شود یا اصلاً این امور مورد انکار قرار گیرند، نمی‌توان وجود خدای متعال را با این برهان‌ها اثبات کرد؛ زیرا با عدم احراز صغرای استدلال - که احراز وجود حرکت یا حدوث یا امکان عالم است - صغرا مشکوک است و با مشکوک بودن صغرا نمی‌توان کبرای عقلی را ضمیمه کرد و وجود خدا را به عنوان محرک غیر متحرک یا مُحَدِّث غیر حادث یا واجب موجد ممکنات اثبات کرد.

اما برهان موسوم به صدیقین، این تنگنا را ندارد؛ زیرا این برهان از مقدمه‌ای استفاده می‌کند که مصداق آن وجود خلق نیست، بلکه مقدمه اولیه در این برهان، نفی سفسطه است و احراز وجودی که با آن نفی سفسطه شود، مشروط نیست که آن شیء موجود دارای حرکت یا حدوث یا امکان باشد؛ زیرا هر چند با احراز تحقق هر یک از این سه ویژگی «نفی سفسطه» می‌شود، اما نفی سفسطه مشروط به احراز یکی از اینها نیست؛ چراکه از نظر عقلی، سفسطه به طور مطلق باطل است و بطلان مطلق سفسطه به این معناست که نفی آن مشروط به تحقق وجود خلق به واسطه یکی از اوصاف مزبور و مانند آن نیست؛ زیرا چه خلق موجود باشد و چه نباشد، سفسطه باطل است و چون سفسطه به نحو ازلی باطل است، «موجود ما» به نحو ازلی تحقق دارد. از این رو برهان موسوم به صدیقین بدون تکیه بر وجود خلق، وجود خدای متعال را اثبات می‌کند.

تنگنای برهان‌های موسوم به صدیقین

یکی از مقدمات این دسته برهان‌ها، نفی سفسطه و تحقق هستی به طور مطلق است. طبق این فرض همواره هستی برقرار است و در هیچ طرفی، نیستی محقق نیست. بنابراین با پذیرش نفی سفسطه و وجود «موجود ما» ثابت می‌شود و با این خدای متعال ثابت می‌شود. بنابراین صغرای استدلال که نفی سفسطه و تحقق هستی است، برقرار است. پس نمی‌توان طرفی را در نظر گرفت که هستی نباشد یا هستی مورد انکار یا مشکوک باشد؛ زیرا نفی سفسطه به نحو ضرورت ازلی برقرار است و با برقراری صغرا همواره هستی به نحو ازلی احراز می‌شود. از این رو با ضمیمه کردن کبرای عقلی، وجود خدا نتیجه می‌شود. در این دسته برهان‌ها احراز صغرا به ضرورت ازلی جای انکار ندارد. از این رو برخلاف برهان‌های خلقی که در «ظرف فاقد مخلوق» صغرا جای انکار دارد و نمی‌توان وجود خدا را با آن اثبات کرد، ولی در برهان موسوم به صدیقین وجود خدا را می‌توان اثبات کرد؛ زیرا صغرا جای انکار ندارد؛ چراکه نفی سفسطه و پذیرش هستی اجمالاً به نحو ضرورت ازلی برقرار است. اما این دسته برهان‌ها به جز برهان علامه طباطبایی، در برابر تنگنانهایی قرار دارند که نظر به آن تنگناها و با فرض پذیرش این تنگناها نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد، هرچند با نفی سفسطه و پذیرش هستی، چنین تنگنانهایی پذیرفتنی نیست؛ زیرا این دسته برهان‌ها مبتنی بر پذیرش و احراز صغراست. از این رو انکار صغرا یا شک در آن یا شک در ازلی بودن آن سبب می‌شود سفسطه در ظرفی از ظروف حاکم باشد و با حاکمیت سفسطه دیگر نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد.

اما برهان علامه طباطبایی در برابر هیچ تنگنایی قرار نمی‌گیرد، جز آنکه از آنها عبور عبور می‌کند. بلکه بروز تنگناها در برهان علامه، مؤید نفوذ برهان اوست. بنابراین در برهان علامه - همان طور که توضیح آن خواهد آمد - واجب الوجود بالذات در همه فروض و تقادیر، حتی در فرض تحقق سفسطه اثبات می‌شود.

تنگنانهایی که برهان‌های موسوم به صدیقین در برابرش قرار می‌گیرند، پذیرش یا امکان سفسطه است. هر برهان، خواه در قالب شکل اول و خواه در هر قالب دیگر، همان طور که به قاعده کلی نیاز دارد که در برهان کبرا واقع می‌شود، به مقدمه دیگری هم نیاز دارد که صغرای برهان قرار می‌گیرد. لذا همان طور که در هر برهان باید مقدمه کبروی ضروری و یقینی باشد، مقدمه صغروی هم باید ضروری و یقینی باشد، و گرنه نتیجه به طور یقینی حاصل نمی‌شود. حال اگر در صغرای برهان موسوم به صدیقین خدشه شود، هرچند این خدشه به لحاظ قواعد عقلی ناصواب است، ولی با فرض چنین خدشه‌ای نمی‌توان وجود خدا را به طور یقینی به دست آورد. از این رو برهان‌های موسوم به صدیقین، به جز برهان علامه طباطبایی، در برابر سفسطه ایستاده‌گی کرده و با نفی سفسطه وجود واجب را نتیجه می‌دهند. بنابراین اگر سفسطه‌گران از سفسطه دست برندارند و به فلسفه نگروند،

این دسته برهان‌ها نمی‌توانند وجود خدا را برای آنها اثبات کنند و اینان اگر در برابر این دسته برهان‌ها بایستند، برهان برای ایشان متقاعدکننده نیست. به تعبیر دیگر، سفسطه‌گران مادام که در زمین سفسطه بازی می‌کنند، نمی‌توان برهانی متقاعدکننده برای آنها اقامه کرد. اما برهان علامه - همان‌طور که در ادامه خواهد آمد - سفسطه‌گران را متقاعد می‌کند که در زمین فلسفه بازی کنند و وجود واجب را بپذیرند؛ چراکه زمین سفسطه در پرتو زمین فلسفه سفسطه است و به‌طور مطلق هر کس در هر زمینی بازی کند، به‌ناچار در زمین فلسفه بازی می‌کند؛ زیرا برهان علامه به‌خوبی نشان می‌دهد که زمینی جز زمین فلسفه وجود ندارد و زمین فلسفه را بالضروره باید پذیرفت و در نتیجه بالضروره باید به وجود خدا اذعان کرد.

تنگناهای برهان‌ها به‌جز برهان علامه از نگاه دیگر

وجود خداوند وجودی است که موجودیتش مشروط به هیچ شرطی و مفروض به هیچ فرضی و مقدر به هیچ تقدیری نیست. بنابراین وجود خدا در جمیع شروط و فروض و تقادیر موجود است. حال که وجود او در جمیع شروط و فروض و تقادیر موجود است، آیا اثبات آن هم در جمیع شروط و فروض و تقادیر برقرار است. اگر برهان‌های خلقی وجود خدا را اثبات کنند، وجود خدا در مقام اثبات مشروط به وجود وصفی از عالم (مانند حرکت یا حدوث یا امکان) است. بنابراین اگر حرکت یا حدوث یا امکان موجود نباشد، وجود خدا از این طریق اثبات نمی‌شود. اما وجود خدا مشروط به وجود حرکت یا حدوث یا امکان عالم نیست. بنابراین آیا می‌توان برهانی اقامه کرد که اثبات وجود خدا، مانند وجود خدا مشروط به وجود حرکت یا حدوث یا امکان نباشد؟ روشن است که در برهان خلقی پاسخ منفی است؛ زیرا مدعای برهان خلقی این است که اگر مخلوق نباشد و صغرای استدلال احراز نشود، وجود خدا اثبات نمی‌شود. اما در برهان‌های موسوم به صدیقین، احراز وجود خلق به‌عنوان صغرای استدلال ضرورت ندارد. پس اثبات وجود خدا در برهان‌های خلقی مشروط به وجود موضوع صغرا است تا تحقق حرکت یا حدوث یا امکان برای آن حاصل شود و با ضم کبرای عقلی به آن وجود خدای متعال نتیجه شود.

اما مقدمه صغروی برهان‌های موسوم به صدیقین، نفی سفسطه و پذیرش «موجود ما» است و این مقدمه از نظر فیلسوفان همواره برقرار است. در این صورت، اثبات وجود خدا در این دسته برهان‌ها مشروط به وجود خلق نیست و همان‌طور که وجود خدا مشروط به وجود خلق نیست، اثبات آن توسط برهان موسوم به صدیقین هم مشروط به وجود خلق نیست. از این‌رو برهان موسوم به صدیقین در اثبات واجب، تنگنای وجود خلقی را ندارد؛ زیرا موجودیت وجود ما و نفی سفسطه همواره برقرار است. از این‌رو با ضم کبرای عقلی به آن، وجود خدای متعال اثبات می‌شود. حال اگر

سفسطه‌گران وجود خلق را با آنکه موجود است یا «وجود ما» را با آنکه هست انکار نمایند و یا در وجود آن شک کنند و یا حتی در وجود «موجود ما» شک نکنند و نیز آن را انکار نمایند، اما تحقق آن را به‌گونه‌ای بدانند که می‌توانست "به جای آنکه باشد" نباشد، در این صورت وجود واجب در این فروض اثبات نمی‌شود. بنابراین اثبات واجب در برهان‌های خلقی و برهان‌های موسوم به برهان صدیقین مشروط به تحقق صغراست، درحالی‌که وجود خدا مشروط به شرطی نیست. پس برهان‌های موسوم به برهان صدیقین در برابر تنگنایی قرار می‌گیرد و اثبات وجود خدا مشروط به شرطی است که وجود او مشروط به چنین شرطی نیست. ازاین‌رو آیا می‌توان برهانی اقامه کرد که اثبات وجودش مانند وجودش به هیچ شرطی مشروط نباشد؟ همچنین همان‌طور که وجودش در جمیع تقادیر، فروض و شروط و مقابل‌هایشان برقرار است، اثبات وجود او هم در جمیع تقادیر و فروض و شروط و مقابل‌هایشان برقرار باشد؟

همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، تنها برهانی که به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد برهان صدیقین علامه طباطبایی است. برای نمونه، برهان ابن سینا و برهان ملاصدرا را به اختصار بررسی کرده و تنگنای آن را نشان می‌دهیم:

در برهان ابن سینا به اجمال هستی و «موجود ما» ثابت است و سفسطه از ازل منفی است. طبق این مقدمه، «موجود ما» یا مصداق واجب است که در این صورت مطلوب حاصل است و یا اگر مصداق واجب نباشد، بالضرورة مصداق ممکن خواهد بود و تحقق ممکن بدون واجب و خدای متعال امکان‌پذیر نیست. ازاین‌رو با پذیرش «موجود ما»، وجود خدای متعال به‌یقین و به‌نحو ضرورت ازلی اثبات می‌شود، بدون آنکه در اثبات وجودش از خلق استفاده کرده باشیم (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۲۲؛ همو، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۶۶). اما این برهان با این تنگنا و تنگناهای دیگری که در برهان علامه آنها را متذکر می‌شویم روبه‌رو است: اگر سفسطه‌گران در مقابل این برهان بایستند و اصل موجودیت «موجود ما» را انکار نمایند، صغرای برهان از دست می‌رود و با از دست رفتن صغرا، وجود خدا اثبات نمی‌شود. بنابراین اثبات وجود خدا در برهان ابن سینا مشروط به نفی سفسطه است. درحالی‌که وجود خدا مشروط به هیچ شرطی نبوده و مفروض به هیچ فرضی و مقدر به هیچ تقدیری نیست. به یک معنا، وجود خدا در مقام ثبوت «مشروط به شرط، مفروض به فرض و یا مقدر به تقدیری» نیست، در حالی که اثبات وجود خدا در برهان ابن سینا مشروط به شرط، مفروض به فرض و مقدر به تقدیر «موجود ما» است.

برهان ملاصدرا هم با همین تنگنا روبه‌روست؛ زیرا او براساس اصالت وجود و تشکیک آن به تقسیم خارجی وجود روی آورده و وجود را به وجود غنی - که اعلامرتبه از مراتب تشکیک است - و به وجود فقیر تقسیم می‌کند و با قانون ربطی بودن معلول به علت، وجود خدای متعال را اثبات

می‌نماید (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴). بنابراین اثبات وجود خدا مشروط به اصالت وجود و تشکیک آن و عین ربط بودن وجود معلولی است، درحالی‌که وجود خدای مشروط به هیچ شرطی نیست. ازاین‌رو اگر سفسطه‌گر وجود را انکار کند یا در وجود آن شک کند و یا فیلسوفی (مانند شیخ اشراق) وجود را امری اعتباری بداند یا عارفی در تشکیکی بودن وجود تأمل داشته و آن را نپذیرد و یا در نزد کسی عین ربط بودن وجود معلول غیر قابل قبول باشد، وجود واجب با برهان ملاصدرا اثبات نمی‌شود؛ هرچند انکار یا شک سفسطه‌گر و منکر اصالت وجود و تشکیک آن حق نباشد؛ زیرا در ظرف سفسطه، وجود خدا اثبات نمی‌شود. بنابراین با آنکه وجود خدا مشروط به هیچ شرطی نیست، اثبات وجود خدا در برهان صدیقین ملاصدرا مشروط به شروطی است.

تنگنا نداشتن برهان علامه طباطبائی

از آنجاکه هدف در این مقاله اقامه برهان بر وجود خدا نبوده و بلکه نشان دادن وجود تنگناهای برهان‌های خلقی و صدیقین در اثبات وجود خدا و خالی بودن برهان علامه از این تنگناهاست، در برهان علامه هم ما وارد تفصیل برهان او نمی‌شویم. بلکه برهان علامه را اشاره‌وار تقریر کرده و به تفصیل نشان خواهیم داد که این برهان نه تنها تنگناهای مورد اشاره در برهان‌های دیگر را ندارد، بلکه هیچ نوع تنگنایی هم ندارد.

تقریر اجمالی برهان صدیقین علامه

علامه به اختصار با دو مقدمه بدیهی از قیاس شکل اول اثبات می‌کند که خدا موجود بوده و بلکه وجود خدا بدیهی است. به تعبیر استاد جوادی آملی، برهان علامه طباطبائی برهان بر اثبات بداهت وجود خداست، نه برهان بر اثبات وجود خدا (جوادی آملی، بی‌تا، ص ۲۱۷-۲۱۸):

۱. واقعیت بالذات، عدم و نیستی نمی‌پذیرد.

۲. هر چیزی که بالذات عدم و نیستی نپذیرد، واجب‌الوجود است.

۳. پس واقعیت بالذات واجب‌الوجود است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۶، تعلیقه علامه طباطبائی ص ۱۴؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۷-۸۶؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۵، ص ۶۴-۶۵).

همان‌طور که اشاره کردیم، وجود خدا مشروط، مفروض و مقدر به هیچ شرط و فرض و تقدیری نیست. اما بر حسب ظاهر، برهان علامه مشروط به پذیرش دو مقدمه برهان است؛ هرچند این دو مقدمه بدیهی و بلکه اولی هستند و نیاز به اثبات ندارند. اگر در برهان علامه به همین مقدار بسنده شود، برهانش مانند برهان برخی از عرفا و مانند برهان فاضل تونی (فاضل تونی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۲-۲۰۳) بر درستی مقدماتش متوقف است، جز اینکه مقدماتش واقعاً درست هستند؛ زیرا مقدمات از بدیهیات اولیه‌اند. اما اگر سفسطه‌گر درستی آن را انکار کند یا در درستی آن شک کند، با فرض انکار

یا شک وی متقاعد نمی‌شود. بنابراین در این دو فرض، وجود خدا اثبات نمی‌شود. هرچند این دو فرض غیر واقعی و با بداهت درستی این دو مقدمه ناسازگارند، ولی با انکار یا شک در آن راه به جایی نمی‌بریم، مگر آنکه در ادامه برهان مانعیت این فرض‌های غیر واقعی را کنار بزنیم و نشان دهیم برهان مزبور بدون اشتراط به هیچ شرطی و حتی بدون اشتراط به درستی مقدمات آن وجود خدا را اثبات می‌کند و همان‌طور که وجود خدا بی هیچ شرط و فرض و تقدیری موجود است، برهانش هم وجودش را بی هیچ شرط و فرض و تقدیری اثبات می‌کند. بنابراین ویژگی برهان علامه طباطبایی در نفی ابتنا بر این شروط و فروض و تقدیرهاست.

علامه طباطبایی در صغرای استدلال خود که بیان ویژگی واقعیت است، مدعی است که انکار واقعیت یا شک در آن یا فرض نبودن آن مستلزم اثبات واقعیت است؛ زیرا اگر سفسطه‌گر به راستی و نه از روی هزل و لقلقه زبان منکر واقعیت شود، او با انکار واقعی اصل واقعیت اثبات‌کننده آن است؛ زیرا اگر انکار او از روی هزل و لقلقه زبان نباشد، انکارش واقعی است. پس این سخن درست است که «واقعیت واقعیت ندارد واقعاً» و «واقعیت نیستی و عدم می‌پذیرد واقعاً». واژه «واقعاً» تأکید است در اینکه نفی و انکار واقعیت از روی هزل و لقلقه زبان نیست و از این رو مفاد «واقعاً» پذیرش واقعیت است در ظرفی که قرار بود واقعیت نفی شود. بنابراین سفسطه‌گر با انکار واقعی‌اش نه تنها منکر واقعیت نشده، بلکه به اصل واقعیت اعتراف کرده است؛ زیرا اگر به اصل واقعیت اعتراف نکرده باشد، در این صورت انکارش واقعی نبود، بلکه از روی هزل یا لقلقه زبان و مانند آن بود. پس در صورت انکار واقعی واقعیت، باز واقعیت ثابت می‌شود.

همچنین سفسطه‌گر اگر در اصل واقعیت شک داشته باشد، از دو حال خارج نیست: یا شک او از روی هزل و لقلقه زبان و مانند آن است که باز او در اصل واقعیت شک ندارد. بنابراین واقعیت ثابت و واجب الوجود است و اگر در اصل واقعیت به راستی شک دارد و شک او هم از روی هزل و لقلقه زبان و مانند آن نیست، در این صورت او می‌تواند از شک واقعی خود این‌گونه گزارش کند: «واقعیت مشکوک است واقعاً». باز در این عبارت واژه «واقعاً» برای تأکید واقعی بودن شک است و لازمه آن این است که اصل واقعیت مشکوک نیست؛ زیرا اگر شک او واقعی است، مفاد «واقعاً» این است که از سیطره واقعیت نمی‌توان بیرون رفت. پس مفاد «واقعاً» این است که واقعیت ثابت است و عدم نمی‌پذیرد و چیزی که واقعیت است و عدم نمی‌پذیرد، واجب الوجود است. پس واقعیت واجب الوجود است.

همچنین اگر سفسطه‌گر اصل واقعیت را انکار نکند و آن را هم مشکوک نداند و بلکه میزان سفسطه او این است که واقعیتی که هست می‌توانست "به جای آنکه باشد" نباشد، این ضعیف‌ترین نوع سفسطه در هستی است؛ زیرا طبق این فرض امکان دارد ظرفی فرض شود که در آن ظرف

واقعیت هیچ و پوچ باشد و در این صورت درست است بگوییم «واقعیت نیست». اما باز در این فرض هم باید بگوییم: «واقعاً واقعیت نیست». از این رو باز در این فرض هم واژه «واقعاً» مستلزم پذیرش اصل واقعیت است و واقعیت بالذات عدم‌پذیر نیست و هر چیزی که بالذات عدم‌پذیر نباشد، واجب‌الوجود بالذات است. پس واقعیتی که بالذات عدم‌پذیر نیست، همان خداست.

موجودیت خدا فارغ از شروط، تقادیر و فروض و مقابل‌های آنها

وجود خدا مشروط به هیچ شرط و مفروض به هیچ فرض و مقدر به هیچ تقدیری نیست و حتی مشروط و مفروض و مقدر به همین شرط، فرض و تقدیر سلبی هم نیست و نیز مشروط و مفروض و مقدر به مقابل‌هایش هم نیست. بنابراین او موجود است؛ خواه فرض کنیم دارای علت است و علتش موجود است، خواه فرض کنیم علتش معدوم است و خواه فرض کنیم که اصلاً علت ندارد. بنابراین وجود خدای متعال فراتر از این شروط و فروض و تقادیر و مقابل‌های آنهاست. به تعبیر دیگر، تمام اینها در وجود خدا لغو و بیهوده است. بنابراین چه فرض کنیم که او دارای علت است یا فرض کنیم که دارای علت نیست، در وجود او هیچ تأثیری ندارد. او موجود است؛ خواه فرض کنیم علت دارد و علتش با او موجود است یا علتش با او موجود نیست، و خواه فرض کنیم که اصلاً علت ندارد. موجودی که فارغ از علت داشتن یا نداشتن است، چه مشروط به شرط وجود علت شود یا نشود، در او این شرط یا عدم آن تأثیری ندارد و ذکر آن بیهوده و لغو است. پس وجودش فارغ از همه این امور است.

اثبات موجودیت خدا فارغ از شروط، فروض و تقادیر و مقابل‌های آنها

روشن شد که موجودیت موضوع صغرای برهان علامه مشروط به پذیرش هستی و مقابل آن نیست؛ زیرا همان‌طور که هستی را بپذیریم و سفسطه را نفی کنیم، باید واقعیت را بپذیریم، همچنین هستی را انکار کنیم یا در آن شک کنیم و یا با فرض پذیرش آن امکان عدم را در آن روا بداریم، باز باید واقعیت را به‌عنوان امر واقعی بپذیریم. علاوه بر این موجودیت، «موضوع صغرا» مشروط، مفروض و مقدر به شرایط، فروض و تقدیرات دیگر هم نیست. نه تنها موجودیت واقعیت مشروط به فلسفه یا مقابل آن نیست، بلکه موجودیت واقعیت به هیچ چیز دیگری هم مشروط نیست. به عبارت دیگر، موجودیت واقعیت و خدای متعال نه به علت وابسته است و نه به عدم آن. بنابراین چه برای واقعیت و خدا علت در نظر بگیریم و چه در نظر نگیریم، او واقعیت و خداست و چون واقعیت و خداست، عدم‌ناپذیر است و چون عدم‌ناپذیر است، واجب‌الوجود بالذات است. حتی اگر فرض کنیم که او واقعیتی است که عدم‌پذیر است، باز او واقعیتی است که عدم‌ناپذیر است؛ زیرا اگر واقعیتی باشد که در واقع عدم‌ناپذیر باشد، پس او واقعیتی است که عدم‌ناپذیر است و هر واقعیتی که عدم‌ناپذیر باشد،

واجب الوجود بالذات است. پس واقعیت واجب الوجود و خدای متعال است. همچنین اگر فرض کنیم که واقعیت عدم‌پذیر است، باز او واقعیتی است که که عدم‌ناپذیر است؛ زیرا عدم‌پذیری واقعیت باید واقعی باشد و واقعی بودنش به این است که واقعیت باشد و عدم‌ناپذیر. از این رو واقعیت به طور مطلق باید ثابت باشد و چیزی که به طور مطلق واقعیت و ثابت است، عدم‌ناپذیر است. بنابراین عدم‌پذیری مطلق واقعیت به دلیل واقعیت بودنش مستلزم عدم‌ناپذیری اوست و چیزی که به طور مطلق عدم‌ناپذیر است، واجب الوجود و خدای متعال است.

اثبات‌پذیری خدا به طور مطلق

اگر وجود خدای متعال به طور مطلق و در جمیع فروض، شروط و تقادیر و مقابل‌های آنها موجود است، پس می‌توان بر وجود او برهانی اقامه کرد که در جمیع فروض، شروط و تقادیر و مقابل‌های آنها موجود باشد. بخشی از این مدعا تاکنون اثبات شده است و اینک در خصوص اثبات‌پذیری به طور مطلق او از جهات دیگر می‌پردازیم. اگر در منطق بر چیزی مُهر اثبات‌پذیری بزنند، به این معناست که مطلوب خود متناقض نیست و می‌توان آن را با مقدماتی صادق اثبات کرد. بنابراین نه تنها باید نتیجه تناقضی نداشته باشد، بلکه باید مقدمات هم مشتمل بر تناقض نباشند و نه تنها مقدمات نباید تناقض داشته باشند، بلکه باید صورت استدلال هم درست بوده و دچار تناقض صوری نباشد. بنابراین اثبات‌پذیری مطلوب به این معناست که مطلوب خود تناقض ندارد و از مقدمات درست غیر متناقض در یک استدلال صوری درست مانند شکل اول می‌توان آن را اثبات کرد. بنابراین اگر کسی هر یک از نتیجه یا مقدمات را خود متناقض بداند یا ساختار صوری استدلال را نامعتبر بداند، از نظر او نمی‌توان نتیجه را اثبات کرد.

اما اثبات‌پذیری بر طبق جمیع تقادیر، فروض و شروط و مقابل‌های آنها این است که حتی اگر نتیجه یا یکی از مقدمات آن متناقض باشد و نیز صورت استدلال متناقض تلقی شود، باز مدعا اثبات می‌شود و تنها مدعایی که از این ویژگی برخوردار است، واقعیت‌دار بودن واقعیت، یعنی موجودیت خدای متعال است. پیش از این نشان دادیم که موجودیت واقعیت در جمیع تقادیر و فروض و شروط برقرار است. همچنین نشان دادیم که اثبات آن از طریق مقدمات، با انکار مقدمات و نتیجه برقرار است. اکنون می‌گوییم وجود خدا و واقعیت در جمیع تقادیر و فروض صوری استدلال برقرار است. همان‌طور که اشاره کردیم، در منطق ساختار صوری استدلال باید معتبر باشد تا نتیجه غیر متناقض از مقدمات غیر متناقض به دست آید و اثبات گردد. ساختار صوری استدلال‌ها در منطق، یا به صورت قیاس استثنایی است و یا به صورت قیاس اقترانی. از سوی دیگر، در منطق می‌توان قیاس‌های استثنایی را به قیاس‌های اقترانی حمله اشکال چهارگانه برگرداند و نیز شکل‌های

دوم، سوم و چهارم را به شکل اول برگرداند. بنابراین با توضیح در شکل اول، کل مباحث صورت استدلال بررسی می‌شود. بنابراین اثبات غیر مشروط واقعیت و خدای متعال منطبق صورت به این معناست که اگر شکل اول معتبر باشد، وجود خدا با شکل اول اثبات می‌شود و اگر شکل اول نامعتبر باشد، باز واقعیت و وجود خدا اثبات می‌شود؛ زیرا اگر شکل اول نامعتبر باشد، باید نامعتبر بودنش واقعی باشد و در این صورت واقعیت ثابت است و عدم ناپذیر و هر عدم ناپذیری واجب الوجود و خدای متعال است. بنابراین در فرض نامعتبر بودن شکل اول، باز واقعیت (یعنی وجود خدای متعال) اثبات می‌شود.

جمع بندی

بسیاری از براهین اثبات وجود خدا مبتنی بر استحاله دور و تسلسل هستند و برخی از ادله که به حسب ظاهر مبتنی بر ابطال دور و تسلسل نیستند، مبتنی بر اصلی هستند که با آن اصل دور و تسلسل ابطال می‌شوند. برخی از براهین مبتنی بر اصول نظری‌ای مانند اصالت وجود، تشکیک وجود یا عین ربط بودن معلول به علت هستند. همه براهین به جز برهان علامه طباطبائی مبتنی بر مقدمات خود هستند و همه آنها بر اصل بدیهی نفی سفسطه مبتنی می‌باشند. بنابراین همه آنها بر نفی سفسطه ابتناء دارند و یا همه براهین مبتنی بر اصل صوری بدیهی یا نظری استدلال‌ها (مثلاً شکل اولش) هستند. از این رو اگر اصل بدیهی واقعیت انکار شود یا مشکوک تلقی گردد یا اصل صوری استدلال نفی شود، در این صورت نمی‌توان وجود خدای متعال را اثبات کرد. بنابراین تمام براهین خلقی و صدیقین و غیر صدیقین در فرض سفسطه باطل تلقی می‌شوند و نمی‌توان وجود واجب را اثبات کرد.

اما برهان علامه طباطبائی فارغ از این اصول بدیهی یا نظری، واقعیت را به‌عنوان خدای متعال به‌طور مطلق اثبات می‌کند؛ بی آنکه اثباتش مشروط به شرط، یا مفروض به فرض، یا مقدر به تقدیر و مقابل‌های آنها شده باشد. بدین سان اثبات خدای متعال مانند وجود او غیر مشروط است و بر هیچ شرط، فرض و تقدیر و نیز مقابل‌های آنها مبتنی نیست. بنابراین برهان علامه این نتیجه را می‌دهد که واقعیت و خدای متعال حقیقتی است که در همه شرایط، تقادیر و مفروض و مقابل‌های آنها برقرار است و وجود او در جمیع شرایط، تقادیر و مفروض اثبات می‌شود؛ حتی در فرض و تقدیر عدم اعتبار صوری استدلال‌ها.

کتاب‌نامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳ق). الاشارات و التنبیها (ج ۳). چاپ دوم. بی جا: دفتر نشر الكتاب.
۲. _____ (۱۳۶۳). المبدأ و المعاد. با تحقیق عبدالله نورانی. تهران: دانشگاه تهران.
۳. جوادی آملی، عبدالله (بی تا). تبیین براهین اثبات خدا (تعالی شأنه). قم: مرکز نشر اسراء.
۴. سلیمان‌انی امیری عسکری (۱۳۹۵). برهان صدیقین علامه طباطبایی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. طباطبایی، سید محمدحسین (بی تا). اصول فلسفه و روش رئالیسم (ج ۵). با مقدمه و پاورقی استاد شهید مطهری. قم: انتشارات صدرا.
۶. فاضل تونی، محمدحسین (۱۳۹۰). رسائل عرفانی و فلسفی. با تصحیح وحید روح اله پور. قم: انتشارات آیت اشراق.